

اگر یک جایی عمل به قانون شد و یک گروهی در خیابانها بر ضد این عمل بخواهند عرض اندام کنند، این همان معنای دیکتاتوری است... این همان دیکتاتوری است که به هیتلر مبدل می شود انسان، این همان دیکتاتوری است که به استالین انسان را مبدل می کند. امام خمینی صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۱۳

# زنجیر

ای مردم! اگر خدا خون مرا بپذیرد و قدرت مؤاخذه نسبت به مردمان هم زمان من را به من بدهد، آن گاه جلوی کسانی که به هر نحو روبه روی انقلاب ایستاده اند، یا به انقلاب اسلامی کمک نمی کنند را خواهم گرفت. شهید محمود اسدی دانشجوی متالورژی دانشکده فنی دانشگاه تهران شهادت: (۶۷/۵/۶) عملیات مرصاد

نفض - ارگان بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران | شماره بیست و یکم، هفته سوم آبان ۱۳۸۸ | مدیر مسئول: علیرضا امامی | سردبیر: محمد ثقیی | پیامک: ۰۹۱۲۷۶۳۹۲۲۴ | nabz@bddf.ir

## اینجا دیگر دانشگاه نیست!

### روایتی از تجمع سیزدهم آبان در دانشگاه تهران

#### احسان ابراهیمی

ساعت ۹:۳۰. از درب شانزده آذر وارد می شوم. دانشگاه خلوت است. به سمت درب قدس می روم تا از خیابان طالقانی خودم را به محل «قرار» برسانم: دانشگاه امیرکبیر و از آنجا لانه جاسوسی. کنار مسجد دانشگاه جماعتی به طور پراکنده (به سختی صد نفر می



زیادی می کنم؛ شاید به خاطر اسمش باشد: «سلمان»! چه اسم زیبایی! چه اسم آرامش بخشی...

حدودا ۱۰:۵۰؛ جمعیت به سمت درب اصلی به راه می افتد. باید بروم بالا تکلیف تحویل بدهم، اما از طرفی هم می خواهم بمانم.

بمانم تا ببینم این جماعت چه می کند؛ در روزی که تمام دانشجویها و تشکلهای سر «قرار» حاضر شده اند تا فریادهایشان را بر سر شیاطین عالم بگویند، این جماعت مانده در دانشگاه که چه کند؟ که چه بگوید؟

باشد! نماز را اینجا می خوانم و بعد میروم بالا. حالا تانماز! با سلمان میرویم سمت در پنجاه تومنی. جمعیت اندکی کمتر شده، شعارهایشان اما اهانت آمیزتر

زند و هورا می کشد، و من با حیرت نگاهشان می کنم. شعارها بسیار رادیکال و زنده شده: «مرگ بر اصل ولایت فقیه...»، «امام زمان خودش میاد، نایب زوری نمیخواد...»، تکه پارچه ای سبز به پرچم می بندند و دوباره می فرستند بالا. دستهای برهنه بالاتر می آیند و جماعت هورا می کشند... اتوبوس های تندرو از مقابل دانشگاه تردد میکنند، و چهره مسافران از من هم متعجب تر: «این جا دانشگاه است؟! دخترک آن بالا حرکات موزون می کند، و جماعت بلندتر هورا می کشند، هلهله می کنند، سنگ می اندازند، هلهله می کنند، هلهله... وای... هلهله...»

«مرگ بر اصل ولایت فقیه» را با قوت و شور، چند باره فریاد می زنند! دارم فکر می کنم: «مگر امام(ره) ولی فقیه زمان نبود؟ مگر «ولایت فقیه»، میراث گرانبهای و حاصل عمر علمی-سیاسی امام نبود؟ یعنی این جماعت علیه نظام اسلامی و نهضت خمینی اینطور هتاکانه نعره می کشند؟ پس چرا الله اکبر می گویند و...؟ دوستی میگفت اینها خیلی هم مؤمنند، فقط آداب را نمی دانند! آموزش می خواهند؛ یعنی «فحش ندادن» و «هتاک نکردن» هم آموزش می خواهد؟ اگر اینها اسلام نمی خواهند، چرا بازی در می آورند؟ اصلا مگر نفاق یعنی چه؟... که شعار بعدی افکارم را می شکافد: «یا حسین، میرحسین!»

یکی از بچه ها رفته نزدیک جماعت و با موبایلش فیلم می گیرد. سال اولی است! ناگهان چندتاشان دوره اش می کنند و موبایلش را به زور می گیرند... یک حالی هم به خودش می دهند! ۱۸۸ است و بی تجربه؛ هنوز یاد نگرفته که کنار سبزه ها باید احتیاط کرد...! ساعت ۱۱:۲۵. حال عادی ندارم. سلمان را رها می کنم و به سمت دیگر می روم. دیگر نمی توانم بمانم و... نزدیک نماز است، و جماعت همچنان شعار می دهند. ریزش محسوس داشته اند، دو بیست تایی باقی مانده اند. راه می افتم به طرف مسجد، هنوز چند قدم برداشته

**یعنی این جماعت علیه نظام اسلامی و نهضت خمینی اینطور هتاکانه نعره می کشند؟ پس چرا الله اکبر می گویند و...؟ دوستی میگفت اینها خیلی هم مؤمنند، فقط آداب را نمی دانند! آموزش می خواهند؛ یعنی «فحش ندادن» و «هتاک نکردن» هم آموزش می خواهد؟ اگر اینها اسلام نمی خواهند، چرا بازی در می آورند؟ اصلا مگر نفاق یعنی چه؟... که شعار بعدی افکارم را می شکافد: «یا حسین، میرحسین!»**

شوند) ایستاده اند؛ گویا منتظر کسی باشند. یکیشان دارد بادکنک سبز باد میکند. طالقانی به سمت لانه، قدم به قدم نیروی انتظامی (یگان ویژه، گشت ضربت و راهنمایی رانندگی!) ایستاده. از سپهبد قرنی به آن طرف راه رفتن سخت می شود؛ انبوه مردم، عده ای هماهنگ با بلندگوی مرکزی و اغلب مستقل، هر کدام فریادی می زنند: «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل...». امروز روز ملی مبارزه با استکبار است!

۱۲:۳۰ موعود تحویل تکلیف ریاضی مهندسی است. الان از ده گذشته و یک سوال هم نوشته ام. برمیگردم دانشگاه.

ساعت ۱۰:۲۰. جماعتی معلوم به علایم سبز، پشت درب قدس (داخل دانشگاه) تجمع کرده اند. نیروی انتظامی جلوی در موضع گرفته، تردد از درب قدس ممکن نیست.

از درب بالایی وارد می شوم و به سمت جمعیت می آیم. در شعارهایشان چیز جدیدی نمی شنوم: «نه غزه، نه لبنان...»؛ لااقل شش ماهی هست که با سبزه آشنا شده ام؛ با منطقشان، با آرمانهایشان، با خط امامشان...

در بین جمعیت شعاردهنده، تعداد قابل توجهی، در یک اقدام کاریکاتوری، صورتهایشان را با ماسک و ... پوشانده اند دوست آشنایی را میبینم وسط جماعت؛ یقه اش را کشیده روی دماغش. من را که می بیند، صد و هشتاد درجه می چرخد که مثلا ندیده باشمش! یکی نیست به او بگوید اگر از این دانشگاهی که چه ماسک بزنی یا زنی، همکلاسیبت می شناسد؛ وگرنه...

آن طرف تر سلمان را میبینم؛ ایستاده و جمعیت را می باید. نزدیکش می روم. مثل من، دارد تخمین میزند: پانصد تا؛ ولی به نظر من از ششصد تا بیشترند. در حاشیه هم جمعیت سیصد-چهارصد نفره ای ایستاده و نظاره گر نمایش سبزه ها. نسبت به او احساس محبت

وقدیری بچه گانه: «احمدی کوتوله...» و خطاب به نیروی انتظامی: «مزدور برو گم شو...».

حدودا ۱۱:۱۰. سنگ پرانی به سمت مامورین انتظامی در بیرون دانشگاه-خ انقلاب، مقابل در پنجاه تومنی شروع شده. من و سلمان سمت چپ جماعت ایستاده ایم. یکی از دوستان ادبیاتی هم پیش ماست، دوربین درآورده و از جماعت فیلم می گیرد. جماعت شعار میدهد: «توپ، تانک، بسیجی...». میخندم. سلمان هم.

شعارها شکل زنده ای پیدا کرده: «احمدی نژاد قاتله...»، «جنتی لعنتی...»، «حسین حسین شعارشه، تجاوز افکارشه...» و بلافاصله: «یا حسین، میرحسین!»

آن وسط، یکی دست می اندازد و «پرچم مقدس جمهوری اسلامی ایران» را پایین میکشد! جماعت با شور خاصی کف می



ام که... صدای جمعیت میخکوبم می کند. باورم نمی شود: جماعت، بی شرمانه رهبر مسلمین جهان را مورد هتاک قرار می دهند! بدنام بیخ می کنند؛ چقدر قطره عرق روی پیشانیم داغ است... سعی می کنم اشتباه شنیده باشم! (ادامه در صفحه ۴...)

## ترور مصباح، به حکم دادگاه منورالفکری

محمد ثقفی



آشنایی من با اندیشه های استاد مصباح، به اوایل دبیرستان بر می گردد. آن زمان نوجوانی بودم که در درونم با سؤالات اساسی درباره ی هستی و خداوند هستی مواجه بودم، درست مانند دیگر همسالانم. در آن ایام، چیزی که مرا از افکار آزاددهنده نجات می داد و به من احساس غروری مکتبی می بخشید و عقاید اسلامی را چون قصری شکوهمند و استوار در نظرم می نمایاند، مباحث فلسفی و کلامی دو نفر بود: استاد مطهری و استاد مصباح یزدی. هر چه بیشتر می خواندم ارادتم به استاد بیش تر می شد و نفرتم از آن ها که حملات ژورنالیستی خود را متوجه

او کرده بودند. از کسانی که کاریکاتور موهنی از او کشیدند و در روزنامه ها منتشر کردند، ولی با برخورد نجیبانه ی او (که نه شکایتی کرد و نه گلایه ای) هیچ تاوانی پرداخت نکردند. از کسانی که ارزش میراث علمی و عملی او را در موارد متعدد نمی فهمیدند: از فلسفه ی اسلامی تا اخلاق و از پژوهش های علوم انسانی در حوزه تا کادرسازی تشکیلاتی برای این پژوهش ها. استاد مصباح همیشه برای من نماد بارز عالمی روشنگر و مظلوم بود. چند سالی گذشت و من درگیری های سیاسی دقیق تر شدم؛ تهمت دسته ای از مخالفان او از جنس اندیشه نبود، (چه، آن ها با اندیشه و اندیشه ورزی بیگانه بودند) او را به مخالفت با امام قبل از انقلاب و همسویی با انجمن حجّتیّه و تحریم مبارزه با شاه متهم می کردند. کسی را به مبارزه نکردن متهم می کردند که نشریه ی تندش، «انتقام»، او را وادار کرد که برای فرار از دست ساواک، با نام مستعار «سید محمدی»، چند سالی را در شهری دیگر سپری کند و به کارگری بپردازد. افسوس که همزمانش چون آیت الله بهشتی و آیت الله

قدوسی زنده نبودند تا در برابر این چنین تهمت هایی فریاد سر دهند. مصباح را که از ارکان فلسفه ی اسلامی و تئوری پرداز نظریه ی سیاسی اسلام است به همسویی با انجمن حجّتیّه ای متهم می کردند که اولین تابلوی آن مخالفت با تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور است و مبنای اخباری اندیشه اش، فلسفه را کفر و شرک می داند! اما باز هم این سؤال ذهنم را آزاد می داد که چرا مصباح؟ چرا تنها مصباح را در دادگاه منورالفکری به سان شیخ فضل الله نوری، به محاکمه می کشند و حکم ترور ژورنالیستی اش را صادر می کنند؟

پاسخش را اکنون که در دانشگاهم می فهمم! اگر در ذهن جماعت دانشجو ذره ای برای استاد مصباح آبرو و حیثیت باقی می ماند و گاهی به کتب او رجوعی می شد، دانشگاه این گونه بی رقیب در اختیار اندیشه های لیبرال قرار نمی گرفت، دیگر این چنین سروش و مجتهد شبستری بزرگ و پر ابهت به نظر نمی آمدند و روح غرور مکتبی به بخش زیادی از دانشجویان باز می گشت. اسلامی که بنای عقیده اش فلسفه ی اسلامی باشد و ایدئولوژی اش ساده و کارا و فطری، اگر می گذاشتند که از زبان اهلش درست بیان شود، مشتری کمی نداشت.

کسی که مؤسسه ی آموزشی پژوهشی امام خمینی را اداره می کند و از آن جا طلاب مستعد را برای یادگیری علوم انسانی به امریکا و کانادا می فرستد، (تا بازگردند و علوم انسانی اسلامی را پایه ریزی کنند) در جبهه ی جنگ فرهنگی دشمنی خطرناک است! کسی که هر تابستان دوره های آموزش عقاید اسلامی را برای دانشجویان، در قالب اردوهای «طرح ولایت» برگزار می کند، کسی که برای آموزش علوم دینی به دانشجویان و دیگر اقشار غیر حوزوی «دانشگاه مجازی» تأسیس کرده است که به صورت آنلاین امکان مطالعه و بحث با دیگر دانشجویان و اساتید حوزوی را فراهم می کند، کابوسی است که خواب منورالفکران را پریشان می کند و تهدیدی است برای سلطه ی فرهنگی آن ها بر فضای دانشگاه. با این همه، آن چیز که می رود هوچی گری های رسانه ایست و آن چه که می ماند اندیشه است و تلاش خالصانه برای خدا. والله اعلم بالصواب.

## خاتمی، آن زمان که خط امامی بود

مشروعیت الهی حکومت اسلامی از زبان

سید محمد خاتمی، دهه ی شصت

سید محمد خاتمی

بیعت و رای مردم، حاکمیت اسلامی را فعلیت می بخشد. حاکم را رأی مردم تعیین نمی کند، حاکم را خدا معین می کند، برخلاف حکومت های عرفی، حالا از هر نوعش باشند... در اسلام رأی مردم، انسانی را حاکم نمی گرداند؛ حکومت ملاک های واقعی دارد که خدا بیان کرده. اگر در زمان حضور معصوم باشد، شخص حاکم مشخص است ... در زمان غیبت، ملاک ها حاکمند. خدا و پیغمبر خدا و اولیا معصوم خدا ملاک ها را مشخص کرده اند که عبارت است از دانایی، تدبیر و تقوی. در راس دانایی ها دانایی به دین خداست... در نظام اسلامی همین ملاک ها باید بر مردم حاکم باشد. این امور اموری نیست که به رای مردم ایجاد بشود... پس رأی مردم چه نقشی دارد؟ رأی و بیعت مردم، حکومت را فعلیت می بخشد. یعنی کسی که شأن و صلاحیت حکومت دارد، وقتی مردم به او رای دادند، فعلاً [= عملاً] هم حاکم می شود. اگر مردم رأی ندادند، تکلیف از حاکم ساقط است، گرچه واقعاً او باید حکومت داشته باشد.

سید محمد خاتمی، در جمع مسئولان روابط عمومی مراکز فرهنگی کشور (۶۳/۱۲/۴). به نقل از روزنامه ی کیهان

(۸۰/۴/۷)

جامعه در اقلیت قرار بگیرند، طبق معیارهای دموکراسی امروز، مجبور به اطاعت از خواست اکثریت هستند، چون ملاک اکثریت عددی است و طبعاً ملاک اهوائ انسانهاست. طبعاً دیگر رابطه ی حکومت شونده و رابطه ی حکومت کننده هم در این نظام ها معلوم است. در حکومت های الهی که در لحظات کوتاهی از تاریخ، تحقق هم پیدا کرده و اگر برکتی و خیری و عزتی و عظمتی و انسانیتی در تاریخ است، ناشی از همان لحظاتی است که حکومت های الهی در تاریخ مستقر شده است... در حکومت های الهی آنچه در جامعه باید حکومت کند فضیلت است که منشا همه فضیلت ها و همه عظمت ها خدای هستی است... و فضیلت بوسیله فرمان خدا مشخص می شود، حکم خدا... در بینش الهی انسان بزرگتر از آن است که حتی انسان بر او حکومت کند. حیثیت انسانی، کرامت انسانی، ارزش جوهری انسانی ایجاب می کند که فقط خدا بر او حکومت کند و خدا در بینش های الهی، کمال مطلق و جمال و علم و عظمت و فضیلت مطلق است... البته نتیجه ی چنین حکومتی سعادت تمامی افراد جامعه است نه اکثریت...

حکومت ها را می شود در یک تقسیم بندی کلی، به سه دسته تقسیم کرد: یکی حکومت های دیکتاتوری و زورمدار، یکی حکومت های مردمی و سیستم های به اصطلاح امروزی دموکراتیک و سومی حکومت اسلامی است که مردم مسلمان و ایثارگر ایران با قیام و انقلاب خویش آن را مستقر کرده اند و در کار سازماندهی و تقویت آن هستند. در حکومت های دیکتاتوری و زورمدار، آنچه بر مردم حاکم است اهوائ یک فرد و یا گروه خاص است... در حکومت های مردمی به معنای امروز آن نیز در نظر و تئوری، جای هوای نفس فرد و اهوائ یک گروه خاص را اهوائ جمع یا اکثریت می گیرد. البته در عمل باز آن چیز که حاکم و مسلط است، نظر، خواست و منافع گروه خاصی است... حتی در دموکراسی های جدید، آن چیزی که پذیرفته شده و مورد توجه است اکثریت کمی است. اگر در یک سو همه متفکران و اندیشمندان و فرزندان قوم باشند و در طرف دیگر هیچ انسان فرزانه و متفکری نباشد و اکثریت با این طرف باشد؛ حاکم، نظریه و خواست این اکثریتی است که فاقد شخصیت های متفکر و فرزانه است. اگر فرزندان



قسمت دوم

# ولایت فقیه تبع اسلام است \*

## حکومت و اسلام در نگاه علامه مصباح یزدی (حفظه الله)

محمد تقفی

اشاره ای بسیار مختصر به دیدگاه علامه محمد تقی مصباح یزدی، درباره ی حکومت اسلامی را در سه عنوان «مشروعیت»، «ولایت فقیه و ساختار حکومت» و «نقش مردم در حکومت» می خوانید:

۱. مشروعیت (مباحث حقوق، ارزش، قانون، آزادی، دموکراسی و...) در بخش قبلی بررسی شد.

۲. شکل حکومت (ولایت فقیه، تفکیک قوا و...)

«وقتی با عدم دسترسی به معصوم، شکل ایده آل حکومت میسور نبود، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در عمل و علم، شبیه ترین مردم به معصوم باشد و آن، فقیه جامع الشرایطی است که به جهت صلاحیت و قابلیت ها و شباهت بیشتری که در علم، عمل و مدیریت به معصوم دارد، جانشین امام معصوم محسوب می گردد.» (نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۹۶)

«روایاتی که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی (به ویژه مسائل قضایی و منازعات) دارد، یا فقها را به عنوان «امنا» یا «خلفا» و «وارثان» پیامبران و کسانی که مجاری امور به دست ایشان است معرفی کرده است... در میان آنها «مقبوله عمر بن حنظله» و «مشهوره ابو خدیجه» و «توقیح شریف»، بهتر قابل استناد است و تشکیک در سند چنین روایاتی که از شهرت روایتی و فتوایی برخوردارند روا نیست و دلالت آنها بر نصب فقها به عنوان کارگزاران امام مقبوض الید روشن است و اگر احتیاج به چنین نصی در زمان غیبت بیشتر نباشد کمتر نخواهد بود، پس به «دلالت موافقه» نصب فقیه در زمان غیبت هم ثابت می شود.» (مقاله اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها)

«بر اساس روایت فوق [مقبوله ی عمر بن حنظله] اگر فقیه جامع الشرایطی متصدی تشکیل حکومت و یا انجام امور حکومتی شد، کسی که با او مخالفت کند و سخن و فرمان او را رد کند، مثل این است که با امامان معصوم مخالفت کرده باشد، و مخالفت با آن ها در حد شرک در ربوبیت تشریحی است.» (همان، ج ۲، ص ۱۱۲)

«در فقه شیعه، از برخورداری حکومت اسلامی از اختیارات لازم و کافی برای انجام وظایف محوله که از

جمله ی آن، اختیارات تصرف در املاک و اموال مردم، در حد ضرورت و در راستای انجام وظایف می باشد، به ولایت مطلقه تعبیر می گردد.» (نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۱)

«هیچ کس مدعی نیست که اسلام شکل و ساختار مشخصی را برای حکومت تعیین کرده است... ساختار حکومت از احکام متغیر و ثانویه ی اسلام است که بر حسب شرایط زمانی و مکانی تغییر می یابند» (نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۸)

«اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب های کلان و کلی را معرفی کرده که آن چارچوب ها در درون خود تغییرات، تطورات و اشکال متعدد و متنوعی را پذیرا می شوند... این چارچوبه در زمانی با ساختار و شکل خاصی ظهور می یابد و در زمان دیگر، با ساختار دیگری» (همان، ج ۲، ص ۱۰۵)

«بنده کشوری را سراغ ندارم که عملاً قوای سه گانه آن از یکدیگر مستقل باشند و تحت نفوذ و تأثیر هم نباشند... تنها اسمی از استقلال قوا در قانون اساسی [بسیاری از کشورها] مطرح می شود و در واقع و حقیقت تفکیک و استقلال قوا وجود ندارد و قوه ی مجریه بر سایر قوا تسلط دارد... اگر واقعاً تفکیک کامل و مطلق سه قوه امکان پذیر باشد... و هیچ مشکل تئوریک و عملی فراروی این تقسیم بندی نباشد، از لحاظ مصلحت اندیشی در اداره کشور با مشکل جدی دیگری مواجه می شویم و آن ایجاد تشتت و نوعی چندگانگی در نظام حکومتی است؛ گویا سه دولت در کشور حکومت می کنند» (همان، ج ۲، صص ۱۲۶-۱۲۴)

۳. نقش مردم در حکومت اسلامی (کشف ولی فقیه، شورا، نقد ولی فقیه و حاکمان و...)

در قسمت آینده.

\* «آنها اسلام را فاجعه می دانند، ولایت فقیه فاجعه نیست، ولایت فقیه تبع اسلام است.» امام خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۱

فکر، مبارزه فرهنگی و مبارزه با التقاط فکری

حفظ انقلاب از ایجاد آن بسیار سخت تر است. انقلاب اسلامی، انقلابی فرهنگی بود و پاسداشت آن مردان خاصی می طلبید. تهاجم دشمن نیز همه جانبه بود و تنها در جبهه ی جنگ فیزیکی و چالش های رو در رو خلاصه نمی شد. دشمن خیلی زود دریافت که از اسلام شکست خورده است و از همان آغاز به موازات برخورد نظامی و فیزیکی، در جبهه ی فرهنگی نیز انقلاب را مورد حمله قرار داد. آیت الله مصباح چون دیده بانی بود که با رصد انحراف های فکری، سعی در حفظ ارزش های اصیل انقلاب داشت. این امر موجب شد زمانی که مارکسیست ها فعالیت زیادی در جذب جوانان داشتند، در رسانه ی ملی با آنان به مناظره بپردازد و کلاس های ایدئولوژی در مهدیه ی تهران برگزار کند. او در حوزه نیز به ترویج دانش جدید روی آورد و هنگامی که گزارش فعالیت علمی حوزه را در محضر مراد خود امام خمینی (ره) ارائه کرد، امام او را به توسعه ی برنامه های آموزشی موسسه ی در راه حق تشویق و در این راستا همه ی هزینه های آن را شخصاً متقبل گردید. (این کلام امام سال گذشته در مصاحبه ی حجت الاسلام رحیمیان، مسئول امور مالی بیت امام، تأیید شد)

در ادامه ی این جهاد فرهنگی بود که در سال های ۶۱ تا ۶۴ و در همکاری با ستاد انقلاب فرهنگی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را بنیان نهاد و در مجامع و کنفرانس های بین المللی حضوری فعال یافت و با تربیت دانش پژوهانی جوان و مستعد در پاسخگویی به نیازهای فرهنگی تلاش کرد. با روی کار آمدن دولت اصلاحات در سال ۷۶، موجی از تخریب و القای شبهات در زمینه ی اسلام و انقلاب رواج یافت، گویی تخریب و روشنفکری سکولار به رغم پارهای

قسمت دوم

# مصباح یزدی، مبارزی در دو جبهه

## سیری در مبارزات آیت الله مصباح یزدی، پیش از انقلاب تا امروز

فائزه نوری

اختلافهای ظاهری به ائتلاف آشکار و پنهانی دست زدند و با انتشار صدها مجله و روزنامه سعی در تخریب بنیان های فرهنگی-ارزشی انقلاب داشتند. با توجه به این موقعیت بود که کنت تیمرمن از صهیونیست های کمیته ی سیاست خارجی آمریکا درباره ی تغییر شیوه ی برخورد با جمهوری اسلامی ایران می گوید: «مشکل ما ماهیت ضدامریکایی رژیم ایران است و تا جمهوری اسلامی پابرجاست خطرات همچنان پیش رو خواهد بود و ابزار سنتی مبارزه ی اقتصادی، دوی اصلی ما نخواهد بود.»

با این خط و نشان امریکایی است که به تدریج اسلامی رشد و نمو می یابد که امام آن را اسلام امریکایی مینامد. در این اسلام، مثلث شوم ارتجاع روشنفکری (غرب زدگی)، تخریب و ثروت اندوزی که در قالب آقا زاده ها جلوه گری میکند به هم میرسند. در ضلع روشنفکری غربزده، سروش، مجتهد شبستری و بشیریه را می توان برشمرد و حزب مشارکت، کارگزاران و سازمان مجاهدین به عنوان عمده های اجرایی آن آشکارا موضع سکولاریستی خود را ابراز می دارند. در مواجهه با اضلاع این مثلث، آیت الله مصباح سعی در شکستن فضای ارتجاع روشنفکری، تخریب ظاهراندیش و زراندوزان دنیانگر را دارد. او بارها حاضر به مناظره با سروش می گردد اما سروش که با توجه به تجربیهای آغاز دهه ی شصت، به نیکی مصباح را میشناسد هیچگاه به آن تن نمیدهد.

ملاحظه می شود که با تغییر صحنه ی منازعه، مبارزه ماهیتی فکری و فرهنگی می یابد و نوع سلاح نیز تغییر میکند و در این مقطع، سیل اتهامات و ترور شخصیت، آیت الله مصباح را نشانه می رود. او در حالی توریسین خوشونت لقب می گیرد که امروز شاهد رواج خوشونت از سوی منادیان آن روز صلح، تساهل و



امام خمینی استاد مصباح را به توسعه ی برنامه های آموزشی موسسه ی در راه حق تشویق کرد و در این راستا همه ی هزینه های آن را شخصاً متقبل گردید.

## اخبار

- امام خامنه ای، در حکم ابقای عزت الله ضرغامی، برای ریاست صدا و سیما، او را مأمور کرد که با شاخص های قابل اندازه گیری، حرکت این مجموعه را اصلاح کند، به گونه ای که آثار آن در سال اول دوره ی جدید ریاست وی نمایان شود.
- در پی تکذیبی ای که حسین کروبی (فرزند مهدی کروبی) درباره ی خبر ایرنا منتشر کرده بود، سایت ایرنا فایل صوتی سخنان او را منتشر کرد. وی در این مصاحبه گفته بود که در روز ۱۳ آبان حصری برای موسوی وجود نداشته است و نباید به مردم دروغ گفت. وی هم چنین موسوی را به این متهم کرده بود که جرئت حضور در راهپیمایی را نداشته است.
- روابط عمومی تولیت مرقد امام خمینی (که توسط سید حسن خمینی مدیریت می شود) خبر حمله ی لباس شخصی ها به اتومبیل همسر سید حسن خمینی را تکذیب کرد.
- رئیس قوه قضاییه با تاکید بر رسیدگی دقیق به پرونده متهمان حوادث پس از انتخابات، خواستار تسریع در محاکمات شد.
- ضرغامی در پاسخ به پرسشی درباره حضور افرادی چون میرحسین موسوی و کروبی در صدا و سیما در روزهای بعد از انتخابات گفت: ما مشکلی با حضور هیچ فردی در صدا و سیما نداریم، اما با توجه به این که وظیفه رسانه ملی حفظ مصالح ملی و تقویت ثبات اجتماعی است، در فضای ناپایدار روزهای پس از انتخابات، آمدن این شخصیت ها که می خواستند بیایند و به طور مستقیم به مردم پیام دهند که به خیابان ها بریزند قابل قبول نیست.
- دکتر «غلامعلی حدادعادل» رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس گفت: رسیدن به اهداف امام خمینی(ره) و خارج شدن از زیر لوی تمدن غربی و تمدن مستقل اسلامی بدون علوم انسانی اسلامی ممکن نخواهد بود.
- روزنامه واشنگتن پست در مقاله ای با عنوان «تهران فرصت پیدا می کند» نوشت: به نظر می رسد دولت اوپاما امیدوار است جر و بحث در داخل رژیم ایران به برنده شدن طرفداران مذاکره و سازش منجر شود. البته این محاسبه معقول و قابل درک است اما در عمل همین شیوه به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، تسهیل کننده استراتژی مورد نظر و تاکید ایران است که بر پایه طولانی کردن مذاکرات و جلوگیری از وضع تحریم ها در کنار گسترش غنی سازی اورانیوم است.
- رئیس جمهوری اسلامی ایران تاکید کرد باراک اوپاما برای تحقق شعار تغییر باید دست به یک انتخاب بزرگ بزند و بین حمایت از رژیم صهیونیستی و یا دوستی با ملت های منطقه یکی را انتخاب کند.
- سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری در گزارش کوتاهی از اقدام های سپاه پاسداران علیه گروهک تروریستی ریگی تاکید کرد: برای دستگیری اعضای این گروهک طرف پاکستانی مهلتی را از جمهوری اسلامی ایران خواسته بود که این مهلت نیز رو به پایان است.
- فؤاد عبدالسلام الفارسی، وزیر حج عربستان سعودی در دیداری با مقامات ایرانی اظهار تأسف خود را از فضای مطبوعاتی به وجود آمده و برخی برخوردهای نادرست با حجاج و زائران ایرانی اعلام داشت.
- منابع دیپلماتیک از حمایت سران مرتجع کشورهای عربی از رژیم آل سعود برای قتل عام شیعیان صعد در دومین هفته تهاجم گسترده عربستان به خاک یمن خبر دادند. ارتش عربستان در ادامه حملات ددمنشانه خود به مناطق مسکونی یمن، شهر صعد و اطراف آن را به شدت بمباران کرد. در این درگیری تعدادی از ادوات ارتش سعودی به غنیمت شیعیان صعد درآمد.
- روزنامه جروزالم پست به نقل از معاونان بلندپایه محمود عباس از تصمیم وی برای انحلال تشکیلات خودگردان، همزمان با دستور وی برای تاکید بر برگزاری انتخابات آینده خبر داد. معاونان محمود عباس می گویند وی در سخنرانی چند روز پیش خود با اعتراض به آمریکایی ها تاکید کرد که جانبداری آمریکا از اسرائیل باعث شکست طرح مذاکرات صلح شده است. محمود عباس همچنین از موضع مصر در پذیرفتن از سرگیری مذاکرات بدون توقف شهرک سازی رژیم صهیونیستی، ناامید شده است.

بیشتر شده اند، حدودا سی-چهل تا. گویا منتظر من هستند. جریان را تعریف می کنم. باز یکی می رود خبرشان کند. بعداً خبر می آورند که آن جمعیت، از لاین مقابل رفته اند میدان انقلاب، آنجا دقیقی شعار داده اند و بعد هم متفرق شده اند. ای کاش حراست، این دانشجویان، این صاحبان و حافظان حریم دانشگاه را به خانه شان راه می داد...! ساعت ۱۴:۳۰. تعدادشان بسیار کم شده: صد-صدوپنجاه تا. اما دیگر هیچ حریمی نمانده که ندیده باشند! چهره هایشان را، جز دو سه تا، قبلاً ندیده ام. بعدها سلمان تعریف می کرد: «یکیشان به من گفت دانشجوی نیستی، کارت نشانش دادم، گفت که چه؟! گفتم پس با کارت دانشگاه تهران آشنا نیستی! حالا تو کارت را نشان بده، سرش را کج کرد و رفت!».

یکی از بچه ها، یک عکس امام و آقا دستش گرفته. یکی از خانم ها اصرار دارد که عکس را بیاورد پایین. حق دارد؛ این جماعت، از کسی شرم نمی کند. دنبال بهانه است. بهانه برای درگیری و هتاکی. بهانه برای آشوب. آشوب و ناآرامی در «دانش» گاه...

حدودا ساعت سه. یکی از بچه ها، به زحمت، چندتا پوستر آورده. تصویر رجب بیگی است در کنار جمله معروفش: «میرویم تا خط امام بماند...». رجب بیگی، دانشجوی خط امام، دانشجوی شهید دانشکده فنی! هرکدام یکی دستمان می گیریم و در یک خط و آرام می ایستیم پشت سر جماعت هتاک. توجه ها جلب شده. بعضی ها چشمشان را کوچک می کنند تا بتوانند تمام نوشته را بخوانند. یکی آمده جلوی من، طوری که مثلاً تحریک کند برای درگیری! رجب بیگی را نشان می دهد و به تمسخر میگوید: «کجا میری؟». می خواهم جواب بدهم، بغضم میگیرم؛ آهسته میگویم:

«همانجا که آرزویش را داری» و جماعت نعره می زند: «مرگ بر بسیجی...». آن طرف تر چندتا از خانم ها هم، داوطلبانه پوستر دست گرفته اند. حراست ذوق زده شده... ۱۵:۴۰. جماعت فحاش، بعد از چند ساعت لجن پراکنی، حرمت شکنی و تلاش شکست خورده برای ایجاد آشوب در دانشگاه، به سمت درب شانزده آذر حرکت می کند و بعد پراکنده می شود. حراست و بعضی دیگر به محل استقرار سبزه ها می آیند تا علایم باقی مانده را برطرف کند. دلم سخت گرفته. غربت... راستی امروز باید تکلیف تحویل می دادم!

حرکت اتوبوسهای تندرو از مقابل دانشگاه، و نگاههای متعجب و سؤال آلود مسافران؛ اینجا دانشگاه اسلامی است؟ اینجا دانشگاه ایرانی است؟ اینجا دانشگاه تهران است؟ اینجا... چه جوابی باید به اینها داد؟ اصلاً چه می شود گفت؟ او همه اینها را دید؛ بی عفتی ها را، حرمت شکنی ها را ...

**اصلاً نه! اینجا دیگر دانشگاه نیست...**

(ادامه «اینجا دانشگاه نیست»...)

همین که برمی گردم، کنفش را محکم می کوبد به شانه ام. جماعت جوری فرار میکنند که انگار گارد ویژه آمده باشد داخل. جابجا میوشم و روی پنجه پا سرک می کشم. خبری از مأمورین نیست. صف نیروی انتظامی از جایش تکان نخورده. گویا این جماعت فحاش، اصلاً بدش نمی آید که چماق به دستی، پایش را در دانشگاه بگذارد و درگیری ای بشود، و بعد، این لمپنها بشوند دانشجویان معصومی که مورد تهاجم مزدورانی ظالم قرار گرفته اند! و بعد هم یک تعداد زیادی(!) کشته و مجروح و ناپدید برایش جمل کنند و آن وقت آسمان را بر زمین بکوبند که ...ی، این است سند جنایت نظام!

اصلاً برنامه همین است دیگر: یک مناسبت مهم ملی، و مهم تر از آن یک دانشگاه نیمه تعطیل که «دانشجویان مسلمانان» بیرون از دانشگاهند و مشغول ایفای مسئولیتی که بر خود فرض می دانند (آخر امروز

روز ملی مبارزه با استکبار

است!)؛ فرصت از این بهتر؟ اقلیت فحاش، یکی یکی پرده های حرمت را هتک کند، خط قرمزهای ملت را زیر پا بگذارد و آرمان های امام امت را لجن مال کند؛ و اگر توانست یک درگیری هم چاشنی اش کند. آخر اگر امروز نشود، دیگر کی...؟ عجب استراتژی ناچوانمردانه ای دارد این دیکتاتوری اقلیت...

۱۱:۵۰. صف نماز، جمعیت نمازگزار امروز کمتر از روزهای دیگر است. دو-

سه تا از بچه ها از مقابل لانه برگشته اند اینجا نماز. امیرحسین هم آمده. میروم کنارش. میخواهم کمک کند تا چندتایی جمع بشویم و در مقابل فحاشی لمپن ها، مرگ بر آمریکا بگوییم؛ مرگ بر اسرائیل، و یا مرگ بر منافق! می گوید دانشگاه کسی نیست؛

همه جلوی لانه وعده کرده بودند. راست می گوید، همه جلوی لانه وعده کرده بودند، رفته اند سر «قرار». آخر امروز روز ملی مبارزه با استکبار است!

سید هم آمده. به او هم می گویم. می گوید باید کاری کرد. با کمک او، بیست تا «دانشجوی مسلمان» جمع می شوند. بیشترشان را نمی شناسم.

خبر می دهند که گروهی از بچه ها از مراسم برگشته اند. خودم را به در قدس میرسانم. لاقول هشتصد تایی می شوند، بدون احتساب چند نفر اطراف جمعیت. از طالقانی وارد وصال شده اند: «الله الله الله الله، الله اکبر؛ جانم فدای یک لحظه عمر تو رهبر». میخواهم زار زار گریه کنم... بیشترشان بچه های کوی اند. می روم بیاورمشان داخل. حراست نمی گذارد! به کسی اجازه ورود به دانشگاه نمی دهند. فقط می شود خارج شد.

سر تقاطع قدس و انقلاب، نیروی انتظامی جلویشان را گرفته. نمیگذارد بیایند داخل انقلاب-مقابل پنجاه تومی. پهن شده اند روی زمین. نمی دانم چه کنم. برمی گردم پیش بچه ها؛ همان بیست تا.



**گویا این جماعت فحاش، اصلاً بدش نمی آید که چماق به دستی، پایش را در دانشگاه بگذارد و درگیری ای بشود، و بعد، این لمپنها بشوند دانشجویان معصومی که مورد تهاجم مزدورانی ظالم قرار گرفته اند! و بعد هم یک تعداد زیادی(!) کشته و مجروح و ناپدید برایش جمل کنند و آن وقت آسمان را بر زمین بکوبند که ...ی، این است سند جنایت نظام!**